



A Comparative Study on the Validity of Financial Transactions by Children in Iranian Contemporary Jurisprudence and Law

Muhammad Rasul Ahangaran * & Ahmad Saberi Majd **

Received: 2023, Jul 14 | Received in revised form: 2023, Aug 17 | Accepted: 2023, Oct 7 | Published: 2023, Oct 23

Abstract

The practice of buying and selling by children, characterized as a financial transaction based on intention and discretion, has presented a challenge for Islamic and Iranian jurists. The research aims to investigate and evaluate various perspectives regarding the validity or invalidity of such transactions, with the goal of reaching a balanced viewpoint. The research adopts a descriptive-analytical approach and relies on library resources for data collection. Notably, renowned Imamiyyah and Shafi'i jurists have deemed the financial transactions by children to be invalid. Conversely, some scholars argue for its validity despite factors such as the child's age or the transaction's low value. A middle-ground perspective suggests that the transactions by a child is not categorically invalid but requires permission, a standpoint supported by certain jurists from the Imamiyyah and Sunni schools. Additionally, this view finds support in Article 1211 of the Iranian Civil Code. Some jurists have also shown inclination towards this middle-ground perspective. The research findings highlight the importance of not only obtaining the guardian's permission but also considering the child's well-being and development.



Keywords: Transactions by Children, Child's Legal Capacity, Child's Independent Possessions, the Validity of a Child's Transactions, the Permission of a Child's Guardian, Article 211 of the Civil Code.

* Professor of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, University of Tehran (Farabi Campus), Qom, Iran; (Corresponding Author) Email: ahangaran@ut.ac.ir.

** PhD Student of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, University of Tehran (Farabi Campus), Qom, Iran; Email: ahmadsaberimajd@gmail.com

■ Ahangaran, M.R., & Saberi Majd, A., (2023)., A Comparative Study on the Validity of Financial Transactions by Children in Iranian Contemporary Jurisprudence and Law. *Journal of New Issues in Islamic Jurisprudence*, 1 (2) 1-28. <https://doi.org/10.22091/RCJL.2023.9094.1015>.



مطالعه تطبیقی صحت خرید و فروش کودک ممیز در فقه مقارن و حقوق ایران

محمدرسلول آهنگران* و احمد صابری مجد**

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۲۳ | تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۰۵/۲۶ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۵ | تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۸/۰۱

چکیده

خرید و فروش کودک ممیز، به منزله تصرف مالی که مبتنی بر قصد و اختیار است، باعث چالش میان فقهای اسلامی و حقوق دانان ایرانی شده است. بررسی و ارزیابی دیدگاه‌های قابل طرح در مسأله صحت و بطلان خرید و فروش کودک ممیز و دستیابی به دیدگاهی شایسته، هدف این پژوهش است. پژوهش حاضر، توصیفی-تحلیلی و با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای انجام شده است. مشهور فقهای امامیه و شافعی‌ها، خرید و فروش کودک را باطل دانسته و در مقابل، برخی با وجود رشد کودک یا کم‌ارزش بودن مورد معامله، قائل به صحت شده‌اند. در دیدگاه میانه‌ای، دادوستد کودک ممیز به‌طور مطلق باطل دانسته نشده، بلکه در صورت وجود اجازه ولی معتبر است که برخی از فقهای امامیه و مذاهب اهل سنت آن را پذیرفته‌اند. برخی از حقوق دانان نیز به این دیدگاه میانه فقها متمایل شدند و بر اساس آن از ماده ۱۲۱۱ ق.م. استظهار نمودند. برآیند پژوهش حاضر این است که علاوه بر اذن ولی کودک ممیز، به رشد وی نیز باید توجه شود.



واژگان کلیدی: خرید و فروش کودک، اهلیت کودک، تصرفات مستقل کودک، اذن ولی کودک، صحت معاملات کودک، ماده ۲۱۱ قانون مدنی.

* استاد تمام گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران (پدیس فارابی قم). (نویسنده مسئول) | ahangaran@ut.ac.ir

** دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده‌گان فارابی دانشگاه تهران | ahmadsaberimajd@gmail.com

□ آهنگران، محمدرسلول؛ صابری مجد، احمد. (۱۴۰۲). مطالعه تطبیقی صحت خرید و فروش کودک ممیز در فقه مقارن و

حقوق ایران، پژوهش‌های فقهی مسائل مستحدثه. ۱(۲)، ۲۸-۱. <https://doi.org/10.22091/RCJL.2023.9094.1015>

مقدمه

کودکان با رسیدن به سن معینی، از نظر طبیعی و قوای هوشی تحول کلی می‌یابند. این تحول، با نشانه‌های جسمی و عضوی همراه است که بلوغ طبیعی نامیده می‌شود. فقه و حقوق نیز این انقلاب جسمی و روانی را مبنای آغاز استقلال و تکلیف شخص قرار می‌دهد. افعال هر شخصی از جمله کودک را از حیث ترتب آثار شرعی می‌توان به دودسته تقسیم نمود. نخست، افعالی که بدون داشتن شرط التفات یا اختیار یا قصد در آن‌ها، آثار بر آن‌ها مترتب است. همه فقه‌های اسلامی و حقوق‌دانان در ترتب آثار در احکام وضعی مترتب بر افعال کودک هیچ‌گونه اختلافی نداشته و احکام وضعی را مختص به افراد بالغ ندانسته‌اند. دوم، افعالی که چون با قصد و اختیار و عمد و توجه صادر گردد، آثار شرعی و قانون بر آن مترتب می‌گردد. این نحوه تصرفات مالی مستقل کودک ممیز که در قالب تصرفات قولی همچون عقود خرید و فروش ظهور می‌یابد، در ترتب آثار شرعی و قانونی آن باعث چالش جدی میان فقه‌های اسلامی و حقوق‌دانان شده و به آراء گوناگونی انجامیده است. هم‌اکنون این سؤال اصلی قابل طرح است که دیدگاه‌های فقه‌های اسلامی و حقوق‌دانان ایرانی در بطلان و صحت خریدوفروش کودک ممیز چیست؟

مقاله‌ای مستقل با رویکردی تطبیقی و دست یافتن به نگاهی تفصیلی درباره مسأله موردپژوهش یافت نشد. در این میان می‌توان به مقاله عفت نورمحمدی با عنوان «حکم دادوستد کودک» اشاره کرد که در سال ۱۳۷۸ چاپ شد. در این پژوهش، به مبانی و ادله دیدگاه مشهور توجه شده، اما در نوشتار حاضر چهار دیدگاه عمده از فقه‌های امامیه بررسی گردیده و همچنین دیدگاه‌های مذاهب اربعه انعکاس یافته و آراء حقوق‌دانان ایران نیز ارزیابی گردیده و سعی بر آن شده که با ارزیابی دیدگاه‌ها و بررسی ادله این مسأله، به دیدگاه شایسته‌ای دست یابد. عنوان مستقلی در مورد پژوهش حاضر یافت نشد. در مورد پژوهش مرتبط با این مسأله می‌توان به مقاله پورمنوچهری با عنوان «معامله کودکان» اشاره نمود که بلوغ و رشد را شرط درستی معامله دانسته و بر اساس اجماع و ضرورت، معاملات مستقل کودک را باطل شمرده است، ولی نوشتار حاضر با رویکرد مطالعه تطبیقی دیدگاه‌های مطرح‌شده در فقه مقارن و حقوق ایران را بررسی کرده و به نقد و ارزیابی به نظریه‌ای شایسته دست یافته است.

الف) بررسی دیدگاه فقهای امامیه

دیدگاه نخست (مشهور)، عدم صحت خرید و فروش کودک به طور مطلق

مشهور فقهای امامیه قائلند که خرید و فروش کودک به طور مطلق جایز نیست (طوسی، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۱۷۸)؛ یعنی اگرچه کودک مأذون از ولی شرعی باشد یا ممیز یا این که رشید بوده باشد، معامله درست نخواهد بود (ابن حمزه، ۱۴۰۸، ص ۲۳۶؛ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۶۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۷؛ علامه حلی، ۱۴۰۱، ج ۱، ص ۳۶۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۹۱؛ حلی، بی تا ج ۲، ص ۲۷۵؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۲)، محقق حلی در این زمینه ادعای نفی خلاف کرده است (نراقی، ۱۴۱۹، ج ۱۴، ص ۲۱۴). برخی از فقها نیز تأکید کرده‌اند که بطلان چنین معامله‌ای به دلیل صحیح نبودن انشاء کودک است. (علامه حلی، ۱۳۸۸، ج ۱۰، ص ۱۱؛ شهید اول، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۹؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۵، ص ۱۸۵؛ عاملی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۱۵۵؛ حلی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۵۵؛ بحرانی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۳۱۸؛ سبزواری، ۱۲۶۹، ج ۱، ص ۴۴۹)

بررسی ادله دیدگاه مشهور

۱. ادله قرآنی

نخستین دلیل از ادله فقهای مشهور برای عدم صحت خرید و فروش کودک، دلیل قرآن است. آیه ۶ سوره نساء اولین آیه قابل استناد است: «وَابْتَئُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» (نساء / ۶).

این آیه دلالت دارد که اعتبار رشد در جواز تصرفات مستقلانه کودک در اموال خود پس از سنجش اعتبار بلوغ اوست. روشن است که رشید بودن اگر به تنهایی و بدون اذن ولی در جواز تصرفات کودک کافی بود، معتبر دانستن بلوغ در این مورد لغو به حساب می‌آمد. لذا دانسته می‌شود که تصرفات کودک متوقف بر بلوغ و رشد است؛ بنابراین این آیه بر منع تصرفات کودک پیش از بلوغ دلالت دارد، هر چند او رشید باشد. (خویی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۲۱)

برخی از فقها چنین بیان داشته‌اند که چهار احتمال در این آیه وجود دارد که سومین آن عبارت است از این که «حتی» برای غایت باشد. در این صورت معنای آیه چنین خواهد بود که

سنجش و توانایی کودک به طور مستمر باید تا زمان بلوغ او صورت پذیرد. این سنجش از زمانی که احتمال رشید بودن کودک داده می شود، انجام شده و عقل و تدبیر او با آزمایش هایی سنجیده می شود و نمی توان آن را منوط به یک یا دو ماه کرد. سپس یا به رشید دانستن کودک خواهد انجامید که اموال به او داده می شود یا این که او رشید دانسته نمی شود که حق تصرف ندارد (خمینی، بی تا ج ۱۱، ص ۲-۱۲). لازمه این بیان این است که هیچ کدام از بلوغ و رشد، مستقلاً موضوع حکم نبوده، بلکه آن دو در مجموع، تمام موضوع حکم است.

آیه ۵ سوره نساء، دومین آیه قرآنی مستند بر این دیدگاه است: *وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا* (نساء/ ۵). در این آیه خداوند سفیهان را از تصرفات مالی منع کرده است. "سفهاء" در این آیه شامل افراد بالغ نیز می شود که به طریق اولی بر باطل بودن خریدوفروش کودک دلالت دارد؛ زیرا اغلب کودکان عقل دادوستد ندارند و حتی می توان آن ها را در عقل معاش از سفیهان کم تر پنداشت. (طباطبایی، ۱۴۱۰، ص ۲۸۶)

ارزیابی

استدلال به آیه ۶ سوره نساء در اثبات ادعای قول مشهور دارای اشکال است؛ زیرا در اختیار قرار ندادن اموال کودکان، مستلزم عدم صحت انشا و ایقاع عقد کودک به ویژه باوجود اذن ولی و قوه تمیز کودک نخواهد بود. مؤید این مطلب را می توان استثنای مطرح شده در این آیه دانست که چنین می فرماید: «دفع المال إلى الیتامی إن آنستم منهم رشداً»؛ لذا اگر شارع مقدس انشا و عبارات لفظی کودک را معتبر نمی دانست، چنین سنجش اعتبار رشد آن ها در این آیه قابل طرح نبود. به همین علت، برخی قائل شده اند که عقد کودک ده ساله در صورت سنجش رشد او نافذ است. (اردبیلی، ۱۳۶۲، ج ۸، ص ۱۵۲).

علاوه بر این که به نظر می رسد برخلاف استدلال مشهور به آیه، رشد مستقلاً تمام موضوع حکم پرداخت اموال، واقع شده و بلوغ در کنار او نقشی نداشته باشد؛ زیرا مراد از سنجش رشد، در حال کودکی است؛ پس لازمه آن مشروعیت تصرف و متمکن بودن از چنین خریدوفروشی

است؛ لذا می‌توان چنین دیدگاهی را مطرح کرد که این آیه بر جواز تصرفات مستقلانه کودک پس از سنجش و احراز رشد دلالت دارد، هرچند بالغ نشده باشد. این دیدگاه موافق با استدلال برخی از فقها از آیه است که ذیل آیه را استدراکی از صدر آیه دانسته و چنین معتقد شده‌اند که به محض سنجش رشد و احراز آن، اموال به کودک داده می‌شود، هرچند او بالغ نشده باشد. به دیگر سخن، اعتبار بلوغ در آیه مزبور طریقی است و موضوعیتی ندارد و صرفاً به‌عنوان اماره‌ای برای رشد از جانب شارع مقدس در نظر گرفته شده است. (ایروانی، بی تا ج ۲، ص ۱۷۰)

این احتمال نیز طرح شدنی است که امر خداوند به سنجش رشد کودکان زمان بلوغ نیز قابل جریان باشد؛ لذا معنای «حتی» می‌تواند این گونه تفسیر شود: تا وقتی شایستگی نکاح را داشته باشند که درواقع کنایه‌ای از بلوغ است که در این صورت زمان انقطاع یتیم بودن خواهد بود؛ زیرا بر بالغ عنوان یتیم اطلاق نمی‌گردد، مگر این که در ابتدای بلوغ کودک از باب مجاز شایع، چنین استعمالی را درست دانست. بر این اساس رشید بودن، تمام موضوع حکم (دفع اموال و مشروعیت تصرف) خواهد بود؛ لذا بالغ بودن در صحت خرید و فروش کودک دخیل نخواهد بود. البته می‌توان چنین دیدگاهی را مطرح کرد که باوجود چنین احتمالاتی، آیه اساساً مجمل و غیرقابل استناد است.

همچنین دلالت آیه ۵ سوره نساء بر مدعای مشهور کامل نیست؛ زیرا همه کودکان بدون عقل معاش نبوده، بلکه در عصر جدید با توجه به پیشرفت‌ها و نیازمندی‌های بشر امروزی، شاهد آن هستیم که برخی کودکان همچون بزرگسالان دارای عقل دادوستد هستند. علاوه بر این که استدلال به این آیه، اخص از مدعی مشهور است و شامل بطلان معامله کودک در صورت اذن ولی نیست؛ زیرا مشهور قائل به بطلان دادوستد کودک به‌طور مطلق است و حال آنکه چنین ادعایی قابل اثبات نیست؛ لذا مرحوم شیخ اعظم، اجماع را مهم‌ترین دلیل دیدگاه مشهور دانسته است. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۷۸)

۲. ادله روایی

نخستین روایتی که به آن استدلال شده، حدیث رفع قلم از کودک است. پیامبر (ص) چنین می‌فرماید:

«أَنَّ الْقَلَمَ رَفْعٌ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ». (ابن بابویه، ۱۴۰۳، ص ۹۴)

مقتضای رفع قلم در این آیه این است که انشا و الفاظ عقود کودک و همچنین تصرفات او در اموالش به طور مطلق نامعتبر و بدون اثر شرعی باشد؛ زیرا در صورتی که کودک به طور مطلق مرفوع القلم انگاشته شود، عبارات و انشاء او اثر شرعی نخواهد داشت (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳؛ ابن زهره، ۱۳۷۵، ص ۲۱۰؛ علامه حلی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۴۵؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۲، ص ۲۶۵؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۷، ص ۸۲). در عرف متداول نیز تمام تصرفات و اعمال مرفوع القلم که کودک از مصداق آن شمرده می‌شود، نامعتبر خواهد بود. (محقق حلی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۷۵)

روایات مستفیض فراوان دیگری نیز مورد استناد قرار گرفته که بر نادرستی انشاء کودک و معامله آن دلالت دارد (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۷۲). از این میان می‌توان به روایت صحیح ابن سنان اشاره نمود. عبدالله بن سنان گوید:

«من حاضر بودم که پدرم از امام ششم (ع) پرسید: "کی کارها و معاملات یتیم درست است؟" فرمود: "وقتی به حد بلوغ رسد"». (ابن بابویه، ۱۴۰۳، ص ۴۹۵، ج ۳؛ حر عاملی، ۱۳۷۲، ج ۱۳، ص ۱۴۳)

از این روایت چنین برداشت می‌شود که همه تصرفات قولی و فعلی کودک از جمله خریدوفروش و انشاء کودک، منوط به بلوغ است. (بحرانی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۳۷۰؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۲، ص ۲۶۱-۲۶۲)

ارزیابی

استدلال مشهور مبتنی بر دلالت حدیث رفع دارای اشکال است. آنچه از احتمالات موجود در معنای حدیث رفع مطرح شده، به نظر می‌رسد که منظور از رفع در این حدیث رفع الزام باشد (سبزواری، ۱۳۸۸، ج ۱۶، ص ۲۱۶) و این بدان معناست که عرف و سیره همه جهانیان نیز بر

این استوار است که مسئولیت کیفری و وضع قوانین الزامی از دوش آن‌ها برداشته شده؛ زیرا حدیث رفع مبتنی بر امتنان بر کودکان و در جهت برداشتن احکام الزامی از کودکان است. با توجه به چنین برداشتی، می‌توان گفت که انشاء کودک از احکام الزامی در این روایت نبوده، بلکه موضوعاً از این حدیث خارج است (خویی، ۱۴۱۷، ج ۲، ۵۲۶). بر این اساس می‌توان قائل شد که رفع قلم از کودک، منافاتی با درست دانستن انشاء کودک در خرید و فروش و سایر عقود ندارد (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۷۸). همچنین استدلال به روایت ابن سنان بر مدعای مشهور کامل نیست. این روایت دلالت دارد که معاملات کودک پیش از آن‌که بالغ شود، مستقلاً نافذ نبوده، ولی سایر معاملات کودک را که با اذن ولی یا وکالت او صورت می‌پذیرد، غیر نافذ نمی‌داند (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۷۷)؛ زیرا در صورت مأذون بودن کودک به معامله، ولی او فروشنده یا خریدار است؛ لذا این روایت مجرد اجرای صیغه عقد توسط کودک را نامعتبر نمی‌داند.

۳. دلیل اجماع

دلیل اجماع، سومین دلیل مشهور بر عدم مشروعیت خرید و فروش کودک به‌طور مطلق است. بر اساس اجماع محصل و منقول (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۷۴) که به‌عنوان مهم‌ترین دلیل قابل استناد مشهور مطرح شده، معاملات کودک ممیز و غیرممیز یا مأذون یا غیر مأذون از طرف مولا در همه تصرفات قولی و فعلی، از جمله انشاء عقد، به‌طور مطلق باطل است. (علامه حلی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۷۳؛ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۷۸)

ارزیابی

با توجه به مراجعه به عبارات فقها و مخالفت برخی از آن‌ها، می‌توان قائل شد که در مسأله اجماعی وجود ندارد. برخی از فقها این موضوع را محل اشکال به‌حساب آورده (اردبیلی، ۱۳۶۲، ج ۸، ص ۱۵۲-۱۵۳) و برخی از آن‌ها به‌صراحت وجود اجماع را غیرظاهر دانسته‌اند (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۷۷). برخی دیگر از فقها، تصرفات و خرید و فروش کودک رشید ده‌ساله را جایز شمرده‌اند (بحرانی، ۱۳۶۳، ج ۱۸، ص ۳۱۴).

همچنین مسأله انشاء کودک و اجرای صیغه نکاح توسط کودک را محل تردید دانسته و دو دیدگاه مطرح کرده‌اند (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۶۳). برخی از فقها، اجاره کودک را نیز در صورت اذن ولی جایز شمرده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۱۷۱)؛ بنابراین چنین می‌توان برداشت کرد که اجماع در مسأله فقط شامل معاملات مستقل کودک است و شامل عدم صحت انشاء کودک و خرید و فروش او در صورت اذن از ولی نخواهد بود؛ لذا این اجماع نیز مدعای مشهور را اثبات نمی‌کند.

دیدگاه دوم، صحت خرید و فروش کودک ممیز با اذن ولی

به اعتقاد برخی از فقها، خرید و فروش کودک ممیز با وجود اذن ولی جایز است (ابن براج، ۱۴۰۶، ج ۲، ۲۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۲، ج ۶، ۱۵۰). برخی از فقها نیز با توجه به تمسک به اصل جواز در معاملات، چنین معامله‌ای را درست دانسته‌اند (اردبیلی، ۱۳۶۲، ج ۸، ص ۱۵۳). دیدگاه دوم مبتنی بر این مسأله است که به هیچ عنوان دلیلی بر مسلوب العبارة بودن کودک وجود ندارد (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۷۷-۲۷۸؛ محقق حلی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۷۷؛ کاشف الغطاء، ۱۳۵۹، ج ۲، ص ۱۶۱؛ سبزواری، ۱۳۸۸، ج ۱۶، ص ۲۷۵؛ خویی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۳۴؛ خمینی، بی تا ج ۲، ص ۴۲). البته در این میان برخی از فقها، آشکارا به اعتبار انشاء عقد کودک معتقد شده‌اند. (ایروانی، بی تا ج ۲، ص ۱۷۱)

بررسی ادله دیدگاه دوم

نخستین دلیل دیدگاه دوم، استدلال به آیه ۶ سوره نساء است. ابتلا و سنجش در این آیه، به معنای تفویض تصرف به کودک با اذن ولی است. به دیگر سخن، کودک در این سنجش با اجازه ولی خود، خرید و فروش انجام داده و این معاملات را به رسمیت شناخته (علامه حلی، ۱۳۸۸، ج ۱۰، ص ۱۱)؛ زیرا اگر این تعبیر درست نباشد، اصلاً ابتلا معنایی نخواهد داشت.

دلیل دیگر این دیدگاه، مبتنی بر تمسک به عمومات و اطلاقات باب بیع است: **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** (مائده / ۱) و **لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ** (نساء /

۲۹؛ از این جهت که خرید و فروش عرفی است و عرف، معامله کودک و انشاء عقد او را معتبر می‌داند؛ لذا به این عمومات می‌توان تمسک کرد.

طرف داران دیدگاه دوم، به روایتی از امام کاظم (ع) اشاره کرده‌اند که علی بن جعفر از آن حضرت سؤال کرد:

«از چه زمانی یتیم او (کودک) منقطع می‌شود؟» حضرت فرمودند: «از زمانی که محتمل شود و دادوستد را بشناسد». (حر عاملی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۱)

این روایت دلالت دارد که بلوغ برای مشروعیت معاملات کودک، موضوعیتی ندارد و صرفاً طریق و راهی برای شناخت نحوه معامله اوست؛ لذا هر زمان که این جهت به طرقی محقق گردد و معتبر شناخته شود، عقد و معاملات کودک درست خواهد بود. (سبزواری، ۱۳۸۸، ج ۱۶، ص ۲۷۵)

ارزیابی

برخی استدلال به عمومات را دارای خدشه دانسته و قائل شده‌اند که این عمومات، شامل کودکان نیست؛ زیرا آن‌ها نمی‌توانند مورد خطاب تکلیف واقع شوند (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۷۹) و از آنجا که بلوغ شرط تکلیف است، حکم معاملات کودکان، از این آیه خروج موضوعی دارد.

در پاسخ گفته می‌شود که متعلق عمل به پیمان‌ها (اوفوا) در این آیه، خود قرارداد است و اگر معامله جامع شرایط باشد، معتبر است و تنها اشکالی که به خرید و فروش کودک وارد بوده، حجر کودک است که با توجه به اذن ولی این مانع نیز مرتفع می‌شود (لنکرانی، ۱۳۸۳، ص ۳۷۷). نکته قابل توجه این است که خرید و فروش در این مورد منتسب به ولی است و فعل کودک صرفاً موضوعی برای حکم الزامی است که برای ولی می‌باشد؛ لذا عرفاً مندرج تحت این عمومات خواهد بود.

برداشت مطرح شده از روایت در اثبات دیدگاه مطرح شده را نیز نمی‌توان برداشت دقیقی به حساب آورد و به نظر می‌رسد مستفاد از روایت این است که وقتی یتیم شرایطی از جمله بلوغ و رشد را دارد، شایسته است که اموال او در اختیارش گذاشته شود.

دیدگاه سوم، صحت خرید و فروش کودک رشید

برخی از فقها، به دیدگاه سومی معتقد شده‌اند که در صورت رشد کودک، بدون این که بالغ باشد، خرید و فروش مستقل او معتبر است؛ زیرا کودک در این هنگام نفع و ضرر خود را می‌داند و بسیاری از کودکان همچون افراد بزرگسال و بالغ بوده که می‌توانند اموال خود را حفظ نمایند (اردبیلی، ۱۳۶۲، ج ۸، ص ۱۵۲-۱۵۳). برخی از فقها برای رشید بودن، ده سالگی به بعد را نیز مطرح کرده‌اند. (طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۶۳؛ حلی، بی‌تا ج ۲، ص ۲۷۵-۲۷۶؛ عاملی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۱۵۵)

بررسی ادله

چنین استدلال شده که ظاهر عموم آیه ۶ سوره نساء، این است که سنجش رشد کودک پیش از بلوغ اتفاق افتاده و چنین سنجشی همراه با تفویض کامل معامله بوده است و اگر رشید بودن کودک ثابت شود، آن معامله معتبر و رسمی است (اردبیلی، ۱۳۶۲، ج ۸، ص ۱۵۲). با توجه به کلمه «حتی» - چه به معنای غایت باشد یا ابتدا - سنجش به معنای وقوع معامله است و حمل آن بر مقدمات معامله را می‌توان خلاف ظاهر دانست. (حکیم، ۱۳۹۱، ص ۳۰۸)

ارزیابی

با توجه به مباحث پیشین، این آیه دلالتی بر تصرف کودک به طور مستقل ندارد. هنگامی که رشد کودک به سنجش گذاشته می‌شود، این بدین معنا نیست که او مستقلاً بدون اذن ولی وارد معامله شود. با توجه به تعبیر فقها از نحوه سنجش رشد کودک چنین به دست می‌آید که معیار آن قیمت سنجی، چک و چانه زدن و مدیریت یک خرید و فروش است. اگر کودک طرف اصلی معامله هم باشد، قطعاً مأذون از ولی خواهد بود

(علامه حلی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۱). همچنین اجماع فقهای امامیه بر نادرستی معاملات مستقل کودک، دلیلی بر رد دیدگاه مزبور است که در این نوشتار به آن پرداخته شد.

دیدگاه چهارم، صحت خرید و فروش کودک در معاملات کم‌ارزش

آخرین دیدگاه در صحت معاملات کودک این است: آن دسته از معاملاتی که عرفاً کم‌مقدار و بی‌ارزش به حساب می‌آید، درست است (بحرانی، ۱۴۱۹، ج ۱۲، ص ۵۴۹؛ سبزواری، ۱۳۸۸، ج ۱۶، ص ۲۷۵؛ حائری، ۱۴۱۸، ج ۸، ص ۲۱۷). در معاملاتی نیز که کودک در نظر عرف همانند وسیله و صرفاً واسطه به حساب می‌آید نیز حکم به صحت داده می‌شود (خوانساری، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۳۶۶). برخی از فقها نیز بر این اعتقادند که خرید و فروش کودک در معاملات کم‌مقدار صرفاً با وجود اذن ولی معتبر است. (خمینی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۶)

بررسی ادله

نخستین دلیل دیدگاه چهارم، استناد به روایت موثق زراره است: «از امام صادق (ع) در مورد شهادت کودک سؤال کردم. ایشان (ع) فرمودند: "بستگی به مقدار روز شهادت دارد. شهادت او در امور بی‌ارزش پذیرفته و در امور مهم و خطیر، پذیرفته نمی‌شود"». (حر عاملی، ۱۳۷۲، ج ۱۸، ص ۲۵۳)

در این روایت شهادت کودک در امور کم‌مقدار پذیرفته شده و از آنجایی که مسأله شهادت نسبت به معامله از درجه اهمیت بالاتری در نزد شارع برخوردار است، بعید نیست که قائل به صحت خرید و فروش کودک شد. (کاظمی، بی‌تا، ص ۱۱۳)

متداول بودن چنین معاملاتی توسط کودک و سیره مستمر بر آن در همه دوره‌ها به گونه‌ای است که می‌توان گفت: میان همه مسلمانان در مشروعیت چنین معامله‌ای اجماع وجود دارد (بحرانی، ۱۴۱۹، ج ۱۲، ص ۵۴۹؛ کاظمی، بی‌تا، ص ۱۱۳؛ حائری، ۱۴۱۸، ج ۸، ص ۲۱۷). همچنین در مورد مبنای این دیدگاه، به قاعده لایحرج استناد جسته شده است (فیض کاشانی، ۱۴۰۱، ج ۳، ص ۴۶). باطل دانستن جمیع معاملات کودکان، مشتمل بر نوعی حرج است که با استناد به قاعده لایحرج می‌توان خرید و فروش کودک را در اشیاء کم‌ارزش

جایز دانست. سومین دلیل، انصراف ادله عدم صحت دادوستد از کالاهای کم مقدار است. چنین انصرافی را می توان به وسیله قرینه مناسبت حکم و موضوع به دست آورد.

ارزیابی

استناد به روایت خالی از اشکال نیست؛ زیرا این روایت در مورد شهادت کودک است (خویی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۴۴) و ملازمه ای میان قبول شهادت کودک در اشیاء کم ارزش با صحت معاملات کودک وجود ندارد. چنین سیره ادعایی پذیرفتنی نیست و نمی توان قائل شد که در همه زمان ها این سیره وجود داشته و از آن اجماع حاصل شود (طباطبایی، ۱۴۱۰، ص ۲۸۷). همچنین الحاق این سیره به متشرعان نیز دارای اشکال است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۲، ص ۲۶۳)؛ زیرا ادعای اجماع فقها بر عدم صحت خریدوفروش کودک به طور مستقل با ادعای اجماع در تعارض است؛ لذا می توان گفت: چنین سیره ادعایی، حاکی از تساهل و تسامح بین عرف مردم است و صلاحیت حجیت ندارد. اجرای "قاعده لا حرج" در این مورد ممنوع است (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۸۷) و منع کودکان از خریدوفروش به طور مستقل را نمی توان از مصادیق فعل حرجی به حساب آورد؛ خصوصاً این که در صورت قول به اذن ولی به طور روشن از مصادیق حرجی نخواهد بود. علاوه بر این که قاعده لا حرج، نافی حکم حرجی است و آن را برمی دارد، نه این که مثبت و مشرع حکم باشد. انصراف ادله عدم صحت معامله کودک از کالاهای بی ارزش نیز فاقد دلیل و مدرک است؛ زیرا انصراف خلاف اصل و نیازمند دلیل است.

ب) بررسی دیدگاه مذاهب اهل سنت

شافعی ها بر این باورند که عقل و اختیار، از شرایط صحت معامله بلوغ است؛ اما کودک و مجنون به استناد حدیث «رفع القلم عن ثلاثة عن الصبی حتی یبلغ...» (بیهقی، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۸۳)، باطل است؛ زیرا معامله کودک نوعی تصرف در مال است در صورتی که نباید مال در اختیار او گذاشته شود (ابواسحاق، ۱۴۳۶، ج ۱، ص ۲۵۷). نووی نیز چنین نقل می کند که خریدوفروش، اجاره و سایر عقود کودک برای خود یا دیگران جایز نیست. بر اساس مذهب شافعی، خریدوفروش کودک به طور مطلق درست نیست؛ لذا تفاوتی نمی کند معامله غبنی باشد

یا خیر یا کودک ممیز یا غیر ممیز باشد یا به اذن ولی یا بدون او معامله صورت پذیرد (نوی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۱۴۸). این نظریه مبتنی بر این است که بر اساس حدیث رفع کودک، غیر مکلف شناخته می‌شود و تمامی تصرفات او باطل است. (عمرانی، ۱۴۲۱، ج ۵، ص ۱۲) ابن قدامه در کتاب المغنی، از شافعی چنین نقل می‌کند که کودک غیر مکلف به کودک غیر ممیز الحاق می‌شود و او دارای قوه عاقله نیست و صلاحیت تصرف ندارد و به‌طور ناخودآگاه در دادوستدها دچار خسران می‌شود و به همین دلیل، شارع بلوغ را به‌عنوان یکی از شرایط اساسی معامله به‌حساب آورده است. (ابن قدامه، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۲۹۶-۲۹۷)

ابن عابدین بر این باور است که در مذهب حنفیه، تصرفات کودک که مبتنی بر نفع و زیان هستند همانند خرید و فروش، متوقف بر اذن ولی است؛ البته اگر خود او نیز پس از اجرای عقد بالغ شود، می‌تواند آن عقد را اجازه دهد (ابن عابدین، ۱۴۲۱، ج ۶، ص ۱۷۳). همچنین حنفی‌ها معتقدند، در صورتی که معامله کنندگان با کودک، عبد یا مجنون، در معامله خیار داشته باشند، می‌توانند در صورت مصلحت آن را اجازه دهند یا آن را فسخ کنند. (مرغینانی، بی‌تا ج ۸، ص ۱۸۶-۱۸۷)

به اعتقاد کاشانی نیز آن چیزی که مربوط به عاقل می‌شود دو چیز است: نخست آن که باید عاقل باشد؛ لذا بیع دیوانه و کودک به دلیل این که عاقل نیستند منعقد نمی‌شود. برای این که اهلیت متصرف شرط انعقاد تصرف است و اهلیت بدون عقل اثبات نمی‌شود؛ در نتیجه انشا و انعقاد عقد نیز حاصل نمی‌گردد؛ اما در مذهب حنفی بلوغ، شرط انعقاد بیع نیست و اگر کودک عاقل، مال خود را بفروشد، معامله او درست خواهد بود، منتهی این معامله به اجازه ولی یا خود او پس از بلوغش موقوف خواهد شد. (کاشانی، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۳۲۱؛ فرید، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۴۳۶)

ابن قدامه معتقد است که تصرف کودک ممیز در خرید و فروش هنگامی که با اذن ولی انجام بگیرد درست است. معنای آیه *وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ*، این است که کودکان را بسنجید تا رشد آن‌ها دانسته شود و لازمه این سنجش تفویض تصرف و انجام دادن دادوستد است. از آنجایی که کودک ممیز، عاقل است،

ولی از طرفی محجور به حساب می آید، تصرفات او همچون عبد، منوط بر اجازه ولی است. قید ممیز بودن کودک برای این است که با تصرف کودک غیر ممیز، به هیچ عنوان مصلحت حاصل نمی شود؛ زیرا او فاقد تمیز و درک درست است؛ در نتیجه موضوعاً از این آیه خارج می شود؛ بنابراین اگر کودک غیر ممیز حتی با وجود اذن ولی تصرف کند، تصرفات او معتبر نخواهد بود. در مقابل تصرفات کودک ممیز منوط به اجازه ولی است. (ابن قدامه، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۲۹۶-۲۹۷؛ ماوردی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۵۸)

احمد حنبل نیز چنین آورده که سنجش رشید بودن، مختص به نوجوان ممیزی است که از دادوستد آگاهی دارد و اگر با اذن ولی خود تصرف نماید، معاملات او معتبر است؛ زیرا تصرفات او مبتنی بر اوامر الهی بوده، تصرفات او همانند رشید معتبر است. در اینجا نظر دیگری نیز وجود دارد که اختبار صرفاً پس از بلوغ صورت می پذیرد؛ چراکه پیش از بلوغ اهلیت تصرف ندارد. هنگامی که بالغ نباشد، در واقع مظنه عقد در مورد او مورد شبهه است و عقل او به منزله عدم شمرده می شود. در مورد تصرف کودک ممیز در صورت اذن ولی نیز دو روایت وجود دارد. یکی این است که اگر رشد کودکی تشخیص داده نشود، او همچنان تا آخر عمر محجور شناخته شده، اموالش به او داده نمی شود، مگر این که رشید بودن او احراز شود. (ابن قدامه، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۱۱)

مرداوی بر این باور است که صبی ممیز و سفیه نمی توانند همچون مکلف بالغ و رشید، جایزالتصرف باشند، بلکه تصرف آن ها در صورتی که از طرف ولی خود اذن داشته باشند، بنا بر روایت و نظر مذهب درست است که اصحاب نیز با این نظر موافق هستند. نظر دیگری نیز وجود دارد که تصرف آن دو را صرفاً در اشیاء بی ارزش جایز می داند. (سبحانی، بی تا ج ۴، ص ۲۶۷)

مالکی ها نیز معتقدند که تمیز، از شرایط صحت معامله است؛ لذا دادوستد غیر ممیز به دلیل صغیر بودن، دیوانگی یا بی هوشی، منعقد نمی شود. البته مکلف بودن به عنوان شرط در انعقاد معامله نیست، ولی لزوم معامله متوقف بر مکلف شرعی بودن است (ابن شاس، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۳۲۸؛ دسوقی، بی تا ج ۳، ص ۵). مالکی ها معتقدند که شرط تمیز در عاقد به این معناست

که وقتی با عقلا و انگیزه‌های عقلایی آن‌ها، مواجه می‌شود، کلام آن‌ها را متوجه شده، می‌تواند به آن‌ها پاسخی سزاوار بدهد. بر این اساس کودک غیر ممیز و مجنون خارج خواهند بود. (خرشی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۲۶۶؛ خلیل، ۱۴۲۳، ج ۶، ص ۳۱)

ج) دیدگاه حقوق‌دانان و قانون مدنی ایران

عدم اهلیت ممکن است ناظر به تمام اعمال حقوقی یا بخشی از آن باشد. قسم نخست، همانند حجر کودک، سفیه و مجنون است که صلاحیت برقراری هیچ عقد و ایقاعی را ندارد. از آنجا که قراردادهای محجور جنبه استثنایی و محدود دارد، تنها در موردی پذیرفته می‌شود که قانون به صراحت آن را اجازه دهد؛ لذا اصل اولیه در قراردادهای محجوران، عدم صحت قرارداد است (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۱۶). طبق ماده ۲۱۰ قانون مدنی ایران: «متعاملین باید برای معامله اهلیت داشته باشند»؛ پس اهلیت، یکی از شرایط اساسی معامله است. همچنین طبق ماده ۹۵۸: «هر انسان متمتع از حقوق مدنی خواهد بود، لیکن هیچ کس نمی‌تواند حقوق خود را اجرا کند، مگر این که برای این امر اهلیت قانونی داشته باشد». علاوه بر وجود اهلیت تمتع، برای قدرت اعمال حق، نیازمند به شرطی به نام اهلیت استیفا یا اهلیت اجرای حق است که شخص به واسطه آن می‌تواند در همه اموال و حقوق خود تصرف کند و آزادانه مال خود را به دیگران انتقال دهد و اعمال حق نماید. (امامی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۱)

ماده ۲۱۱ ق.م. شرایط اهلیت داشتن را این گونه بیان می‌دارد:

«برای این که متعاملین اهل محسوب شوند باید بالغ و عاقل و رشید باشند».

آنچه به اهلیت تصرف در اموال و قرارداد بستن ارتباط پیدا می‌کند، این است که آیا صرف رسیدن به سن بلوغ، کودک را از محجور بودن خارج می‌کند؟ بر اساس تبصره ۲ ماده ۱۲۱۰ چنین برداشت می‌شود که بلوغ قانونی را نباید نشانه وجود رشد کودک دانست. این تبصره را که بر اساس مفاد آیه ۶ سوره نساء می‌توان دانست، چنین بیان می‌دارد که «اموال صغیری را که بالغ شده است در صورتی می‌توان به او داد که رشد او ثابت شده باشد». ماده ۱۲۱ اصلاح شده ۱۳۶۱ نیز بیان می‌دارد که «هیچ کس را نمی‌توان بعد از رسیدن به سن بلوغ به عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود، مگر آن که عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد».

در این صورت تعارض روشنی در متن ماده ۱۲۱۰ (که سن بلوغ را اماره رشد دانسته) و در تبصره همان ماده (مقرر داشته است که رشد نیاز به اثبات دارد) دیده می شود که در این صورت بلوغ را نباید اماره رشد دانست.

برخی از حقوق دانان معتقدند که اضطراب به وجود آمده، ناشی از این است که در ماده اصلاحی ۱۳۶۱، فقط به جای واژه «هجده سال تمام» در ماده پیشین ۱۳۱۴، از «سن بلوغ» استفاده شده، غافل از این که در آن قانون هجده سالگی اماره رشد در نظر گرفته شده بوده، ولی رسیدن به سن بلوغ^۱ (۱۵ و ۹ سالگی) بر اساس فقه امامیه اماره رشد قرار داده نشده و لازم است آن را با سنجش های گوناگون احراز نمود. (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۲۲)

درباره پرسش اساسی پژوهش (صحت خریدوفروش کودک) ماده ۲۱۲ چنین مقرر می دارد:

«معامله با اشخاصی که بالغ یا عاقل یا رشید نیستند، به واسطه عدم اهلیت باطل است».

در این ماده برای صحت هر معامله ای، طرفین معامله باید بلوغ، عاقل و رشید بودن در آن ها احراز شود و بدون آن معامله باطل و نافذ نخواهد بود. ماده ۲۱۲ ق. م. معامله کودک را باطل می داند و ماده ۱۲۱۲ ق. م. در تأیید این حکم چنین بیان می کند:

«اعمال و اقوال صغیر تا حدی که مربوط به اموال و حقوق مالی او باشد، باطل است...».

این ماده برخلاف دیدگاه برخی از حقوق دانان (شایگان، ۱۳۴۲، ج ۱، ش ۴۵۴؛ صفایی، ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۶۴) شامل کودک ممیز هم می شود. استثنا شدن بخش اخیر ماده درباره تملک رایگان، به عنوان استثنا بر عدم اهلیت کودک غیر ممیز آورده شده است. از جانب دیگر، ماده ۲۱۳ ق. م. دادوستد با محجوران از طرف قانون گذار ایرانی «غیر نافذ» دانسته شده است و ماده ۱۲۰۷ کودک را در شمار محجوران اعلام کرده است. مواد ۸۵ و ۸۶ ق. ا. ح درباره قرارداد

^۱ بر اساس تبصره یک ماده ۱۲۱۰ ق. م. سن بلوغ در پسر پانزده سالگی و در دختر نه سال تمام قمری است که این فرض از نظر مشهور در فقه اقتباس شده و ابوحنیفه هجده سالگی را برای پسر و هفده سالگی را برای دختر پذیرفته اند و مذاهب دیگر نیز پانزده سال را برای هر دو پذیرفته اند. (علامه حلی، ۱۴۱۴، ج ص ۷۴:۴؛ ابن قدامه، ۱۴۱۷، ج ص ۳۴:۴؛ محمضانی، ۱۳۴۲، ج ۱۱۱، ص ۲)

کار و لوازم آن و همچنین قراردادهای راجع به حاصل درآمد کودک، احکامی دارد که با بطلان اعمال او، سازگاری ندارد و چنین برداشت می‌شود که آن را باید نتیجه «عدم نفوذ» معاملات کودک ممیز به حساب آورد.

حقوق دانان در این مورد دو دیدگاه مطرح کرده‌اند. برخی از آن‌ها با استناد بر مواد ۲۱۲ و ۱۲۱۲ قائل به بطلان همه معاملات و قراردادهای کودک شده‌اند (شایگان، ۱۳۴۲، ج ۱، ش ۴۵۶ و ۴۶۶؛ عدل، ۱۳۴۲، ش ۲۴۳؛ قائم مقامی، ۱۳۵۶، ج ۲، ص ۱۴۴ - ۱۴۵) و صرفاً تملک‌های بدون عوض و قرارداد کار و اموالی که به دست می‌آورند و همچنین قرارداد تهیه نیازهای خود و خانوار را استثنا نموده‌اند. برخی دیگر از حقوق دانان حکم به عدم نفوذ معامله کرده‌اند (امامی، ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۲۵۱؛ لنگرودی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۶۰؛ صفایی، ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۶۴؛ کاتوزیان، ۱۳۸۷، ش ۱۱۳). به نظر می‌رسد در حقوق مدنی کنونی با توجه به دلایل و مبانی این ادعا، دیدگاه اخیر از وجاهت بیشتری برخوردار باشد.

بررسی ادله دیدگاه صحت معاملات کودک

از دلایلی که می‌توان به دیدگاه صحت خرید و فروش کودک به آن استناد کرد و آن را منوط به اجازه ولی دانست، نخست این است که قانون‌گذار ایرانی، صلح رایگان و هبه مجانی کودک ممیز را به رسمیت شناخته و اهلیت تصرف برای او قائل شده است. این حکم نشانه توان طبیعی نوجوان در تدبیر و دلیلی بر حجر در این دوره است. همچنین اعتقاد به دیدگاه «عدم نفوذ دادوستد کودک» با مبنای محجور بودن او سازگارتر است؛ زیرا حمایت از کودک مورد توجه قانون‌گذار بوده؛ لذا دلیل مهمی در این میان نیست که سرپرست کودک معاملاتی را تنفیذ نکند که به سود و مصلحت اوست؛ در نتیجه پذیرش این دیدگاه، سرنوشت معاملات کودک را منوط به اذن ولی می‌کند. در مقابل قائل شدن به بطلان همه معاملات کودک، موجب از بین رفتن چنین مصلحت‌ها و سودهایی است که می‌تواند برای کودک در نظر گرفته شود. (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۳۳)

قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۸، دومین دلیل برای صحت معاملات کودک است که پس از قانون مدنی ایران به تصویب رسیده و مواد این قانون را می‌توان به عنوان مفسری برای

مواد قانون مدنی در نظر گرفت. در مواد ۸۵ و ۸۶ ق.ا.ح. کار و پیشه نوجوانان و درآمد ناشی از آن به رسمیت شناخته شده که نشان می‌دهد قانون‌گذار ایرانی، امکان تنفیذ اعمال حقوقی کودکان ممیز را در نظر گرفته است.

آخرین دلیلی که برای صحت معاملات کودک ممیز مأذون از ولی می‌توان بیان کرد، عرف است. منطق عرف، بطلان چنین معاملات کودک ممیز را نمی‌پذیرد. از گذشته سیره خردمندان بر این بوده که بخشی از بار زندگی را بر دوش نوجوانان خانواده نهاده است. جامعه نیز فعالیت محدود این قشر را مورد نیاز دانسته؛ لذا حقوق بر اساس این سیره عرفی نمی‌تواند از چنین نیازهای معقول به سادگی عبور کند (کاتوزیان، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۳۳). خصوصاً در جامعه کنونی با توجه به این که نوجوانان به‌طور مستقل و غیرمستقل و با اجازه ولی، بخشی از دادوستدها را صورت می‌دهند، بنابراین پذیرش نظریه بطلان همه دادوستدهای کودکان می‌تواند در نظام روابط اقتصادی و حقوقی اختلال ایجاد کند. البته این نکته قابل توجه است که با توجه به پیچیدگی‌هایی که در خریدوفروش در نظام اقتصادی نوین به وجود آمده، سزاوار است که با توجه به مصالح نظام اقتصادی، به رشد کودک نیز در کنار ممیز بودن توجه شود؛ زیرا اگرچه کودک مأذون از ولی باشد، عاقلانه نیست که بدون داشتن تدبیر توانایی معامله، پذیرفتنی باشد.

دیدگاه برگزیده

با توجه به بررسی دیدگاه‌های مطرح شده در خریدوفروش کودک و ارزیابی آنها می‌توان گفت: قدر متیقن از ادله این باب، عدم صحت معاملات مستقل کودک است؛ اما معامله‌ای که کودک ممیز رشید با اذن ولی خود انجام می‌دهد، دلیلی بر نادرستی آن وجود ندارد. بلکه با توجه به اطلاقات ادله قراردادها و نصوص و سیره می‌توان چنین برداشت کرد که اگر معامله‌ای جامع شرایط معتبر یک دادوستد را داشته باشد، معامله کودک ممیز با قید رشید بودن در صورت اذن ولی درست است.

سیره عقلایی، تصرفات کودک دارای اجازه ولی را پذیرفته است (خویی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۳۶). در صورت اذن ولی، عرف معامله کودک را معامله ولی دانسته (خویی، ۱۴۱۷، ج

۲، ص ۵۳۶) و اگر کودک معامله‌ای را بدون اجازه انجام دهد، از مصادیق بیع فضولی به حساب آمده و ادله صحت بیع شامل آن شده (سبزواری، ۱۳۸۸، ج ۱۶، ص ۲۷۶) و از آنجا که دلیلی بر بطلان آن اقامه نشده است، به عمومات و اطلاقات این باب مراجعه می‌گردد و حکم به صحت می‌شود؛ لذا انتساب همه معاملات کودک به ولی اوست و در معاملاتی که بدون اجازه او انجام گیرد، از مصادیق بیع فضولی خواهد بود و معامله در صورت اجازه لاحق ولی درست خواهد بود.

اگرچه انشاء کودک نامعتبر نیست، برای تصرفات خود نیازمند به اذن ولی دارد. عموماتی همچون "اوفوا بالعقود" نیز بر حکم وضعی دلالت دارد که از آن به صحت تعبیر می‌شود و حکم تکلیفی نیست که دلالت بر عدم اقتضای حکم تکلیفی نسبت به کودکان باشد و مشهور فقهای امامیه نیز قائل هستند که بلوغ در احکام وضعی شرط نیست. (لنکرانی، ۱۳۸۳، ص ۳۳۱-۳۳۷)

اگر انشاء کودک باوجود اجازه ولی کودک دارای اثر شرعی باشد (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۷۸)، ممکن است اشکال شود که حکم تکلیفی تابع حکم وضعی است و هنگامی که حکم تکلیفی وجوب و فایده شامل کودک نشود، دلیلی بر صحت عقد او وجود ندارد (یزدی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۵-۱۶). در پاسخ می‌توان گفت: بر اساس دیدگاه برگزیده، جعل حکم وضعی به‌طور مستقل امکان‌پذیر است؛ لذا چنین اشکالی مرتفع می‌گردد. البته می‌توان چنین استدلالی را نیز مطرح کرد: برفرض که چنین احکامی متعلق به کودک نباشد، اما این عمومات، صحت معامله ولی را اثبات می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۰، ص ۲۸۶). برفرض که عمومات شامل کودک نشود، صرف اجرای عقد، خرید و فروش محسوب نشده، خطاب مأمور به وفادار عقد ولی خواهد بود که طرف اصلی به حساب می‌آید. همچنین بر اساس بررسی و ارزیابی دیدگاه‌هایی که گذشت، درباره این که کودک به‌هیچ‌عنوان مسلوب‌العبار نیست (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۲۷۷-۲۷۸؛ محقق حلی، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۷۷؛ کاشف‌الغطا، ۱۳۵۹، ج ۲، ص ۱۶۱؛ سبزواری، ۱۳۸۸، ج ۱۶، ص ۲۷۵؛ خویی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۵۳۴؛ خمینی، بی‌تا ج ۲، ص ۴۱)، شایسته است که علاوه بر اجازه ولی به قید

رشید بودن کودک نیز توجه شود. با توجه به سنجش‌های تخصصی که در اثبات رشد کودک صورت می‌پذیرد، می‌توان چنین برداشت کرد که هدف از آن‌ها این است که کودک، توانایی‌های حداقلی برگزاری یک معامله را احراز نماید. در این حالت است که کودک نفع و ضرر خود را دانسته، توانایی حفظ مال یا معامله سودمندی را دارد (اردبیلی، ۱۳۶۲، ج ۹، ص ۳۹۳)؛ لذا با این بیان، قید رشید بودن نیز علاوه بر ممیز و مأذون بودن کودک لازم به نظر می‌رسد. در عرف متداول هم این گونه است که کودکانی که قدرت چانه‌زنی، تشخیص اجناس اصل و غیر اصل و تفاوت قیمت‌های آن را تشخیص بدهند، سزاوار برای معامله هستند و این شاخصه صرفاً با رشید بودن کودک و آمادگی برای یک معامله اقتصادی حاصل می‌شود. خصوصاً با توجه به پیچیدگی‌های معاملات دنیای امروز این دیدگاه می‌تواند پذیرفته شود. البته در مورد رشید بودن نمی‌توان سن خاصی را همچون برخی که ده‌سالگی عنوان کرده‌اند، ذکر کرد، بلکه امر نسبی است.

نتیجه

پژوهش حاضر با بررسی و ارزیابی آراء فقهای امامیه و مذاهب اربعه و حقوق‌دانان ایران در مورد خرید و فروش کودک ممیز، به این نتیجه دست یافت که به صحت و بطلان دادوستد کودک در فقه استدلالی امامیه توجه شده و چهار دیدگاه قابل طرح عرضه شده است. مشهور فقهای امامیه معتقدند که این قسم از افعال بدون اثر شرعی بوده و افعالی که در آن‌ها قصد و اختیار معتبر است نسبت به کودک اعتباری نداشته و اثر شرعی بر آن مترتب نیست. مذهب شافعی نیز چنین دیدگاهی را پذیرفته است. در مقابل دیدگاه مشهور فقهای امامیه، سه نظر دیگر مطرح گردیده که برخی معاملات مستقل کودک ممیز را به شرط رشید بودن صحیح دانسته و برخی مورد معامله را در صحت معامله معتبر دانسته و قائلند که دادوستد اشیاء کم‌ارزش درست است. دیدگاه میانه‌ای نیز فقهای امامیه مطرح کرده‌اند که دادوستد کودک ممیز را به طور مطلق باطل ندانسته، بلکه در صورت وجود اجازه از طرف ولی معامله درست و معتبر خواهد بود. این دیدگاه مورد قبول سایر مذاهب فقهی اهل سنت نیز است. با توجه به بررسی و ارزیابی ادله آراء مختلف، دیدگاه اخیر قابل پذیرش بوده و دیدگاه پذیرفتنی این است که برای درست دانستن

معاملات کودک ممیز، علاوه بر اذن ولی، به رشید بودن وی نیز باید توجه شود. عده‌ای از حقوق‌دانان نیز به این دیدگاه تفصیلی مبتنی بر صحت معاملات کودک ممیز با اذن ولی متمایل شده و با گریته‌برداری از ماده ۱۲۱۱ ق.م. دیدگاه قانون‌گذار ایران را در مورد دادوستد کودک ممیز با اذن ولی درست دانسته‌اند.



منابع

۱. آل کاشف الغطاء، محمدحسین (۱۳۵۹)، تحریر المجلة، فیروزآبادی، مکتبه النجاح.
۲. ابن بابویه، علی بن حسین (۱۴۰۳)، الخصال، قم: مرکز المنشورات الاسلامیه.
۳. ابن زهره، حمزه بن علی (۱۳۷۵)، غنیه النزوع، قم: مؤسسه الإمام الصادق (ع).
۴. ابن شاس، عبدالله بن محمد (۱۴۲۳)، عقد الجواهر الثمينة في مذهب عالم المدينة، دار الغرب الإسلامی.
۵. ابن عابدین، محمدامین (۱۴۲۱)، حاشیه رد المحتار علی الدر المختار، دار الفکر.
۶. ابن قدامه، احمد بن حنبل (۱۴۱۴)، الکافی فی فقه، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۷. ابن قدامه، عبدالله بن احمد (۱۴۱۷)، المغنی، ریاض - عربستان: دار عالم الکتب.
۸. ابن براج، عبدالعزیز بن نحریر (۱۴۰۶)، المذهب، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۹. ابن حمزه، محمد بن علی (۱۴۰۸)، الوسيلة إلى نیل الفضيلة. مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی.
۱۰. ابواسحاق، ابراهیم (۱۴۳۶)، المذهب فی فقه الامام الشافعی، مصطفى البابی الحلبي واولاده.
۱۱. النجفی، محمدحسن (۱۴۰۴)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، تهران: مکتبه الاسلامیه.
۱۲. امامی، حسن (۱۳۸۶)، حقوق مدنی، تهران: اسلامیه.
۱۳. انصاری، مرتضی (۱۴۱۵)، کتاب المکاسب، قم: تراث الشیخ الاعظم.
۱۴. انصاری، مرتضی بن محمدامین (بی تا)، حاشیه المکاسب (اصفهان)، ذوی القربی.
۱۵. ایروانی، علی (بی تا)، حاشیه المکاسب (ایروانی)، کتبی نجفی.
۱۶. بیهقی، احمد بن حسین (۱۴۲۹)، السنن الکبری، قم: دار الحديث.
۱۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۸)، دائرةالمعارف حقوق مدنی و تجارت، تهران: گنج دانش.
۱۸. حائری، سید علی (۱۴۱۸)، ریاض المسائل، قم: مؤسسه آل البيت.
۱۹. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۳۷۲)، وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، تهران: اسلامیه.
۲۰. حسینی مراغی، عبدالفتاح بن علی (۱۴۱۷)، العناوین الفقهیه، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۲۱. حکیم، سید محسن (۱۳۹۱)، نهج الفقاهه، چاپ نجف.
۲۲. حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۸۷)، ایضاح الفوائد فی شرح إشکالات القواعد، اسماعیلیان.
۲۳. حلّی، حسن بن یوسف (بی تا)، تحریر الاحکام الشرعیه، مشهد: مؤسسه آل البيت.
۲۴. خرشی، محمد بن عبدالله (۱۴۱۷)، حاشیه الخرشي علی مختصر سیدی خلیل، دار الکتب العلمیه.
۲۵. خلیل بن اسحاق (۱۴۲۳)، مواهب الجلیل لشرح مختصر خلیل، دار عالم الکتب.
۲۶. خمینی، سید روح الله (بی تا)، کتاب البیع، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۷. خوانساری، موسی (۱۳۵۷)، منیه الطالب، نجف، بی تا.
۲۸. دسوقی، محمد بن احمد (بی تا)، حاشیه الدسوقي علي أم البراهین، مکتبه المشهد الحسيني.

۲۹. سبحانی تبریزی، جعفر (بی‌تا)، الإنصاف في مسائل دام فيها الخلاف، مؤسسه الإمام الصادق عليه السلام.
۳۰. سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۳۸۸)، مهذب الاحکام فی بیان حلال و الحرام، قم: دار التفسیر.
۳۱. شایگان، سید علی (۱۳۴۲)، حقوق مدنی ایران.
۳۲. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۲)، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، قم: النشر الاسلامی.
۳۳. صفایی، سید علی (۱۳۵۱)، دوره مقدماتی حقوق مدنی.
۳۴. طباطبائی، محمد بن علی (۱۴۱۰)، المناهل، مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
۳۵. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷)، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران: مکتبه المرتضویه.
۳۶. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۵)، الخلاف. قم: دارالمعارف الاسلامیه.
۳۷. عاملی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳)، مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه.
۳۸. عدل، مصطفی (۱۳۴۲)، حقوق مدنی.
۳۹. علاءالدین کاشانی، ابوبکر بن مسعود (۱۳۹۴)، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، دار الكتاب العربي.
۴۰. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳)، قواعد الأحکام في معرفة الحلال و الحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۱. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۱)، ارشاد الأذهان إلى احکام الإيمان، قم: النشر الإسلامی.
۴۲. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۴)، تذکرة الفقهاء، مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث.
۴۳. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۲۳)، قواعد الأحکام، جماعة المدرسين.
۴۴. علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۲)، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، قم: الجماعة المدرسين.
۴۵. عمرانی، یحیی بن سالم (۱۴۲۱)، البیان في مذهب الشافعي، دار المنهاج.
۴۶. فريد، احمد (۱۴۱۱)، البحر الرائق في الزهد والرفائق، مکتبة الصحابة.
۴۷. فیض کاشانی، محمد (۱۴۰۱)، مفاتیح الشرائع، تهران: کتابخانه آیت الله مرعشی.
۴۸. قائم مقامی، عبدالمجید (۱۳۵۶)، حقوق تعهدات.
۴۹. کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۹)، حقوق خانواده، گنج دانش.
۵۰. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷)، دوره مقدماتی حقوق مدنی، اعمال حقوقی.
۵۱. کاتوزیان، ناصر (۱۴۰۰)، قواعد عمومی قراردادها، گنج دانش.
۵۲. کاظمی، اسدالله (بی‌تا)، مقابس الأنوار، جماعة المدرسين.
۵۳. ماوردی، ای الحسن (۱۳۷۸)، الاقناع، تهران: دار احسان.
۵۴. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۵)، جامع المدارک في شرح المختصر النافع، مؤلف مکتبة الصدوق.
۵۵. محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن (۱۲۶۹)، کفاية الأحکام مهدوی.
۵۶. محقق کرکی، علی بن حسین (۱۴۱۴)، جامع المقاصد في شرح القواعد، مؤسسه آل البيت (ع).
۵۷. محمضانی، صبحی (۱۳۴۲)، قوانین فقه اسلامی، کانون.

۵۸. مرغینانی، علی بن ابی بکر (بی تا)، شرح فتح القدير، دار الفكر.
۵۹. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (۱۳۶۲)، مجمع الفائده والبرهان فی شرح ارشادالاذهان، قم: جماعه المدرسين.
۶۰. نراقی، احمد (۱۴۱۹)، مستند الشیعه، موسسه آل البيت (ع).
۶۱. نورمحمدی، عفت (۱۳۷۸)، «حکم دادوستد کودک»، فقه، دوره ۶، شماره ۲۱-۲۲، ص ۳۵۵-۳۸۸.
۶۲. نووی، یحیی بن شرف (۱۴۱۷)، المجموع شرح المذهب، دار الفكر.
۶۳. یزدی، محمدکاظم بن عبدالعظیم (۱۴۱۰)، حاشیه المکاسب (یزدی)، اسماعیلیان.

References

1. Al-Kashif al-Ghata, Mohammad Hossein, (1359 A.H.), Tahrīr al-Majala, Firouzabadi, Al-Najāh School.
2. Ibn Babouyeh, Ali Ibn Hossein, (1403 A.H.), Al-Khesāl, Qom :Al-Islamiyya Publication Center.
3. Ibn Zahra, Hamzah bin Ali, (1375 A.H.), Ghaniyyeh al-Nozū, Qom :Institute of Imam al-Sadiq (A.S.).
4. Ibn Shas, Abdullah bin Muhammad, (1423 A.H.), Aqd Al-Jawāhir al-Thamina fi Madhhab al-Madinah, Dar al-Gharb al-Islami.
5. Ibn Abedin, Muhammad Amin, (1421 A.H.), Hāshiyya Rad al-Mukhtār Al al-Dur al-Mukhtār, Dar al-Fikr.
6. Ibn Qudama, Ahmad Ibn Hanbal, (1414 A.H.), al-Kāfī fi fiqh, Beirut :Dar al-Kutub al-Elmiyya.
7. Ibn Qudama, Abdullah bin Ahmad, (1417 A.H.), al-Mughani, Riyadh – Saudi Arabia: Dar Alam al-Kutub.
8. Ibn Barāj, Abd al-Aziz bin Nahrīr, (1406 A.H.), al-Muhazab, Qom :Islamic Publishing House.
9. Ibn Hamzah, Muhammad bin Ali, (1408 A.H.), Al-Wasila ela Neil Al-Fadhilah . School of the Grand Ayatollah al-Mar’ashī al-Najafī.
10. Abu Ishāq, Ibrahim, (1436 A.H.), al-Muhazab fi fiqh al-Imam al-Shafi’i, Mustafa al-Bābi al-Halabī and his descendants.
11. Al-Najafī, Mohammad Hasan, (1404 A.H.), Jawāhar al-Kalām fi Sharh Sharāye al-Islām, Tehran: Maktab al-Islāmiyya.
12. Imami, Hassan, (2006), Civil Rights, Tehran: Islāmiyya.

13. Ansari, Morteza (1415 A.H.), Kitab al-Makāsib, Qom: Turāth al-Sheikh al-Azam.
14. Ansari, Morteza bin Mohammad Amin, (????), Hāshiyya al-Makāsib (Isfahāni), Dhu al-Qurabī.
15. Irvani, Ali, (????), Hāshiyya al-Makāsib (Irvani), Katbī Najafī.
16. Beyhaqi, Ahmad bin Hossein, (1429 A.H.), Al-Sunan al-Kubrā, Qom: Dar al-Hadīth.
17. Jafari Langroudi, Mohammad Jafar, (2008), Encyclopedia of Civil and Commercial Law, Tehran: Ganj-e Danesh.
18. Haeri, Seyyed Ali, (1418 A.H.), Riyādh al-Masāil, Qom: Al Al-Beit Institute.
19. Hur Āmeli, Mohammad bin Hassan, (1372 A.H.), Al-Wasāl al-Shi'a ela Tahsīl Masāil al-Sharīah, Tehran: Islāmiyya.
20. Hosseini Marāghi, Abdul Fattāh bin Ali, (1417 A.H.), al-Anāwīn al-Fiqhiyyah, Qom: Islamic Publishing House.
21. Hakim, Seyyed Mohsen, (2011), Nahj al-Fiqhāha, Published in Najaf.
22. Hellī, Hassan bin Yusuf, (1387), Idhāh al-Fawāid fī Sharh Ishkālāt al-Qawāid, Ismāilian Publication.
23. Hellī, Hasan bin Yusuf, (????), Tahrīr al-Ahkām al-Shar'iyya, Mashhad: Al Al-Beit Institute.
24. Kharshi, Muhammad bin Abdullah, (1417 A.H.), Hāshiyya al-Kharshī alā Mukhtasar Seyyedi Khalīl, Dar al-Kutub Al-Elmiyya.
25. Khalil ibn Ishāq, (1423 A.H.), Mawāhib al-Jalīl li-Sharh Mukhtasar Khalil, Dar Ālam al-Kutub.
26. Khomeini, Seyyed Ruhollah, (????), Kitāb al-Bai', Qom: Islamic Publication Office.
27. Khānsāri, Mūsa, (1357 A.H.), Maniya al-Tālib, Published in Najaf.
28. Dasūqhī, Muhammad bin Ahmad, (????), Hāshiyya al-Dasūqhī ala Umm al-Barāhīn, Al-Mashad al-Husseini School.
29. Sobhāni Tabrīzī, Jafar, (????), al-Insāf fī Masāil Dām Fthā al-Khalāf, Institute of Imām al-Sādiq (A.S.).
30. Sabzevari, Seyyed Abdul Ali, (2008), Mahzab al-Ahkām fī Bayān Halāl wa al-Harām, Qom: Dar al-Tafsīr.
31. Shayegan, Seyyed Ali, (1342 A.H.), Iran's Civil Code.
32. Shahid-e awal, Muhammad Ibn Makki, (1412 A.H.), al-Durūs al-Shar'iyyah fī Fiqh al-Imamiyyah, Qom: Islamic Publishing House.

33. Safai, Seyyed Ali, (1351 A.H.), An Introductory Course on Civil Rights.
34. Tabatabai, Muhammad bin Ali, (1410 A.H.), al-Manāhil, Al al-Beit Institute for Revival of Traditions.
35. Tūsi, Muhammad bin Hassan, (1387 A.H.), al-Mabsūt fi Fiqh al-Imamiyyah, Tehran: Maktab al-Mortezavieh.
36. Tūsi, Muhammad bin Hassan, (1405 A.H.), Al-Khelāf. Qom: Dar al-Maārif al-Islamiyyah.
37. Āmilī, Zein al-Ddin bin Ali, (1413 A.H.), Mas'alak al-Afhām elā Tanqih Sharā al-Islām, Qom: Institute of al-Maārif al-Islamiyyah.
38. Adl, Mustafa, (1342 A.H.), Civil Rights.
39. Alā a-ddin Kāshānī, Abu Bakr Ibn Masoud, (1394 A.H.), Badā al-Sanā'i fi Tartīb al-Sharā'i, Dar al-Kitāb al-Arabī.
40. Allameh Hellī, Hassan bin Youssef, (1413 A.H.), Qawāid al-Ahkām fi Moarefah al-Halāl wa al-Harām, Qom: Islamic Publication Office.
41. Allameh Hellī, Hassan bin Yusuf (1401 A.H.), Irshād al-Azhān elā al-Ahkām al-Imān, Qom: Islamic Publishing House.
42. Allameh Hellī, Hassan bin Yusuf, (1414 A.H.), Tazkirah al-Fuqhahā ,Al al-Beit Institute for the Revival of Traditions.
43. Allameh Hellī, Hassan bin Yusuf, (1423 A.H.), Qawāid al-Ahkām, Jamā al-Modarisīn.
44. Allameh Hellī, Hassan bin Yusuf, (1412 A.H.), Mukhtalef al-Shīa fi Ahkām al-Sharīah, Qom: Al- Jamā al-Modarisīn.
45. Omrāni, Yahya bin Sālim, (1421 A.H.), Al-Bayān fi Mazhab al-Shāfi'i ,Dar al-Menhāj.
46. Farīd, Ahmad, (1411 A.H.), Al-Bahr al-Rāiqh fi al-Zuhd wa al-Raqhāiqh ,School of Sahābah.
47. Feyz Kāshānī, Mohammad, (1401 A.H.), Mafātīh al-Sharā'i, Tehran :Ayatollah Mar'ashi Library.
48. Qāim Maqāmī, Abdul Majid, (1356 A.H.), Laws of Obligations.
49. Katouzian, Nasser, (2019), Family Law, Ganj-e Danesh.
50. Katouzian, Nasser, (2008), An Introductory Course on Civil Rights and Legal Practices.
51. Katouzian, Nasser, (2021), General Rules of Contracts, Ganj-e Danesh.

52. Kazemi, Asadullah, (????), Muqhābis al-Anwār, Jamā al-Modarisīn.
53. Māvirdī, Ibn al-Hassan, (1378 A.H.), Al-Iqhnā, Tehran: Dar al-Ehsān.
54. Mohaqhiqh Hellī, Jafar bin Hassan, (1405 A.H.), Jāmi al-Madārik fī Sharh al-Mukhtasar al-Nāfi', Moalif al-Maktabah al-Sadūqh.
55. Mohaqhiqh Sabzevārī, Mohammad Bāqhir bin Mohammad Momen, (1269 A.H.), Kefāya Al-Ahkām Mahdavī.
56. Mohaqhiqh Karkī, Ali bin Hossein, (1414 A.H.), Jāmi al-Maqāsīd fī Sharh Al-Qawāid, Al al-beit Institute.
57. Muhmisānī, Subhī, (1342 A.H.), Laws of Islamic Jurisprudence, Canon Publication.
58. Marqhīnānī, Ali bin Abi Bakr, (????), Sharh al-Fath al-Qadīr, Dar al-Fikr.
59. Muqhaddas Ardabili, Ahmad bin Muhammad, (1362 A.H.), Majma al-Fāidih wa al-Burhān fī Sharh Irshād al-Azhān, Qom: Jāma al-Mudarisīn.
60. Narāqhi, Ahmad, (1419 A.H.), Mustanad al-Shīa, Al al-Bayt Institute.
61. Nūrmohammadi, Efāt, (1378 A.H.), "The Rule of Child's Financial Transactions," Fiqh, 6(21-22), pp. 355-388.
62. Nūwi, Yahya bin Sharaf, (1417 A.H.), al-Majmū Sharh al-Muhzab, Dar al-Fikr.
63. Yazdi, Muhammad Kazem bin Abd al-Azim, (1410 A.H.), Hāshiyyah al-Makāsib (Yazdi), Ismāilian Publication.